

بِسْمِ
اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ



بھانہ بودن ۱۱۰۱

باش تا بھانہ ای برای بودنم باشد

«بازی»
چہ محراب
خوبی است
برائے عبادت

بهانه بودن ۱۱۰۱

نویسنده: محسن عباسی ولدی

ناشر: آیین فطرت

مدیر هنری و طراح جلد: سیدحسن موسی زاده

گرافیکست و صفحه آرا: سعید صفارنژاد

ویراستار و مشاور ادبی: زهیر توکلی

ارتباط با ناشر: ۰۲۵-۳۳۲۲۱۶۶۲

سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۱۵۱۵۱۰

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: عمران

نوبت چاپ: اول / بهار ۱۳۹۶

شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

قیمت: ۷۵۰۰ تومان

مرکز پخش: ۰۲۵-۳۷۷۴۶۹۹۲

با ورود به سایت زیر و خرید اینترنتی

یا ارسال نام کتاب به سامانه پیامکی

کتاب را درب منزل تحویل بگیرید.

www.bookroom.ir

سامانه پیامکی: ۱۰۰۰۳۰۲۲

پایگاه اطلاع رسانی نویسنده:

www.abbasivaladi.ir

کلیه حقوق محفوظ است.

سرشناسه : عباسی ولدی، محسن، ۱۳۵۵ -

عنوان و نام پدیدآور:

بازی چه محراب خوبی است برای عبادت /

نویسنده محسن عباسی ولدی.

مشخصات نشر:

قم: آیین فطرت، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۱۸۴ ص. : مصور(رنگی).

فروست:

بهانه بودن. باش تا بهانه ای برای بودنم باشد: ۱۰.

شابک: دوره: ۱-۱۶-۸۰۳۱-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸

ج. ۱۰: ۸-۲۰-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع:

محمدمین حسن رحمته الله علیه،

امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -- شعر

موضوع: Poetry -- Imam XII, Muhammad ibn Hasan

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴

موضوع: Persian poetry -- 20th century

موضوع: شعر مذهبی فارسی -- قرن ۱۴

موضوع: Religious poetry, Persian -- 20th century

شناسه افزوده: بهانه بودن. باش تا بهانه ای برای بودنم باشد: ۱۰.

رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ج. ۱۰ ب ۳۶۵ / PIR۸۱۴۸

رده بندی دیویی: ۸۱۶۲/۸۱۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۳۴۸۰۶

آقا!

ما عبادت را به بازی گرفته ایم
تو بازی را عبادت گرفته ای.
ما با نمازهایمان تا سقف خانه ما
با کافور و رویم. تو با کودکان که
بازی می کنی، سنگینی عبادتت
بیش از همه نمازهای ما می شود.

تقدیر به تو که روی گساده ات
مخواب سادی بچه ها است!



فهرست

- ۹ | مقدمه
- ۱۳ | قهقههٔ بچه‌ها، هلهلهٔ فرشته‌ها
- ۲۳ | بچه‌ها برای بنده شدن، نیاز به بازی دارند
- ۳۳ | پتکی بکوب بر این دل‌های سنگ شده
- ۴۳ | امان از گرسنگانی که از جوع خویش غافل‌اند!
- ۵۳ | چند رکعت بازی، به قصد نشانیدن لبخند روی لب تو
- ۶۳ | بچه‌ها چقدر مظلوم‌اند! ما چقدر ظالمیم!
- ۷۳ | بچه‌ها اهل سرزمین فطرت‌اند، تو حاکم این سرزمینی
- ۸۳ | تو که بیایی، آبرونمی‌ماند برایمان
- ۹۳ | «بازی» چه محراب خوبی است برای این عبادت!
- ۱۰۵ | چقدر محتاج‌اند بچه‌های ما به مثل تو شدنمان!
- ۱۱۵ | خاک، عجب کلاس درسی داشت!
- ۱۲۵ | کاش غایت این تمدن، فقط حیوان شدن ما بود!
- ۱۳۵ | تو سرِ سراب را می‌زنی تا هرچه هست، آب باشد
- ۱۴۵ | نگاهم، تعریف قبيله را عوض کرده بود
- ۱۵۵ | آه از این همه گاهی که کوه پنداشته شد!
- ۱۶۵ | کاش زندگی را مثل کودکی‌هایم بازی می‌کردم!
- ۱۷۵ | چقدر دلم تنگ شده برای پاکی‌های دوران کودکی‌ام!

مقدمه

تربیت فرزند در هر زمان، باید یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های والدین باشد؛ اما امروزه این دغدغه باید فضای بیشتری از ذهن پدران و مادران را به خود مشغول کند؛ زیرا پیچیدگی‌های موجود در سبک زندگی و موانع بی‌شماری که در مسیر تربیت در دنیای مدرن وجود دارد، کار تربیت را بیش از گذشته سخت و سخت‌تر کرده است.

مجموعه «منِ دیگرما» با موضوع تربیت فرزند در دنیای امروز، خودش را موظف می‌داند راه تربیت فرزند را پیش روی شما والدین بگشاید و بیراهه‌های این مسیر را نشان دهد.

«منِ دیگرما» دوست دارد با نگاهی دقیق به معارف ناب قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام از تربیت، سخن بگوید و تا اندازه‌ی مساحت فهمش از این معارف فاصله نگیرد. اگرچه ادّعی تطابق کامل حرف‌های او با آنچه در عمق دین آمده، ادعایی به‌گزارف است. تا کنون «منِ دیگرما» به تنهایی منتشر می‌شد؛ اما به تازگی

دوستی یافته و او را به همراه خود به خانه‌هایتان آورده است. «بهانه بودن» عنوان مجموعه‌ای از متن‌های ادبی است که موضوع مشترک آن، امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف است. «بهانه بودن» خودش را موظف می‌داند که ذهن و دل مخاطبش را مملوّ از نام و یاد امامی کند که زنده و حاضر است. او دوست جدید «من دیگر ما» است.

یک بار میان «من دیگر ما» و «بهانه بودن» گفتگوی کوتاهی شکل گرفت که بد نیست شما هم از آن مطلع شوید. «من دیگر ما» رو به «بهانه بودن» کرد و گفت: قبول داری که آنچه از درون من تراوش می‌کند، مثل نان شب است برای این مردم؟

«بهانه بودن» گفت: چرا قبول نداشته باشم؟ کیست که انسان را بشناسد و قبول نداشته باشد، بالاتراز تربیت انسان هیچ عبادتی وجود ندارد؟ ولی یک سؤال. «من دیگر ما» گفت: بپرس.

«بهانه بودن» گفت: قبول داری که اگر تربیت به ولایت گره نخورد، هرچه قدر هم که مستقیم باشد، باز هم منحرف می‌شود؟

«من دیگر ما» گفت: مگر می‌شود قبول نکرد؟ اصلاً تربیت بدون ولایت امام زنده و حاضر، یک دروغ بی‌مزه بیش نیست. انبوهی از ورق‌ها آگرسياه شود، دریایی از مرگ‌ها اگر تمام شود، آن هم برای نوشتن هزاران کتاب تربیت، تا وقتی که این برگه‌ها و مرگ‌ها رنگ ولایت نگیرد، کتاب‌ها موضوعش هرچه باشد، تربیت نیست.

«بهانه بودن» گفت: حالا که من و تو یک جور فکر می‌کنیم، پس بیا با هم به خانه مردم برویم. تو راه را نشان مردم بده و من چراغ راه را همیشه روشن نگه می‌دارم. چراغ، روشن اگر باشد و راه معلوم نباشد، آدم مبتلا به سکون می‌شود. راه معلوم، ولی چراغ خاموش، انسان گرفتار بیراهه می‌شود.

از همین جا بود که «بهانه بودن» و «من دیگرما» تصمیم گرفتند دست در دست یکدیگر بگذارند و با هم به خانه شما بیایند. امید است که این همراهی، اتفاقی نو در زندگی شما و فرزندان شما رقم بزند. از این که پذیرای این دو مهمان شدید، ممنونیم. پیش از آن که متن‌های «بهانه بودن» را بخوانید، به چند نکته توجه کنید:

۱. وقتی موضوعات تربیتی در قالب هنر گنجانده می‌شود، علاوه بر ماندگار شدن، انگیزه بیشتری را در مخاطب برای عمل کردن به مفاهیم تربیتی ایجاد می‌کند. همین اعتقاد هم ما را بر آن داشت، تا موضوعات تربیتی را در قالب متن‌های ادبی بگنجانیم. ادبیات در این مسیر، موضوع اصلی نیست، بلکه وسیله‌ای برای انتقال مفاهیم تربیتی است. از همین رو بنای ما در این نثرهای ادبی، خلق جملات پیچیده نیست. ما می‌خواهیم فهم این متون ادبی برای کسانی هم که ارتباط چندانی با ادبیات نداشته‌اند، سهل و ممکن باشد.

۲. به ازای هر جلد از کتاب‌های مجموعه «من دیگرما»، یک جلد «بهانه بودن» تألیف شده است. در این کتاب‌ها، برای هر یک از موضوعات اصلی، یک متن نوشته شده؛ البته ممکن است

به تناسب برخی از موضوعات، برای یک موضوع بیش از یک متن هم نوشته شده باشد.

۳. به نظر می‌رسد مطالعه هر یک از این کتاب‌ها را اگر پس از مطالعه همان جلد «من دیگرم» انجام دهید، مفیدتر باشد. البته این کتاب‌ها طوری نگاشته شده که برای افرادی که انگیزه کافی برای مطالعه کتاب‌های تربیتی ندارند، قابل استفاده باشد. اگر می‌خواهید پدران و مادرانی را که انگیزه کافی برای مطالعه مجموعه «من دیگرم» ندارند، تشویق کنید، دعوت به مطالعه این کتاب‌ها می‌تواند اثرگذار باشد.

۴. «بهانه بودن» یک مجموعه چند ده جلدی است که برخی از جلد‌های آن به مجموعه «من دیگرم» اختصاص یافته است. باقی کتاب‌های این مجموعه هم به یاری خدا به تدریج منتشر خواهد شد که مطالعه آنها را هم به شما توصیه می‌کنیم. امیدوارم آنچه در این متن‌ها آمده، چراغ راه تربیت ما و فرزندانمان باشد.

قم: شهربانوی کرامت

بهار ۱۳۹۶

محسن عباسی ولدی

فَفَقِّهْهُ
بِحَبِيْبِهَا
هَلِّهْهُ
وَرَشِّهْهُ





گاهی می شود برقالیچه خیال نشست
و پرواز کرد به آسمان آرزوها.
آرزو اگر رنگ تو را داشته باشد
فقط بافته ذهن نیست
می شود بر آن جامه حقیقت هم پوشاند.



آرزو دارم بشوم مثل تو، مثل خود تو.
نگاهم مثل تو
گفتارم مثل تو
رفتارم مثل تو.

بخندم، وقتی تو می خندی.
اخم کنم، وقتی تو اخم می کنی.
سکوت کنم، وقتی تو سکوت می کنی.
فریاد بکشم، وقتی تو فریاد می کنی.

به قدری مثل تو بشوم
که وقتی آمدی
و مردم کارهای تو را دیدند
بفهمند که غزل‌های عاشقانه من
تنها ردیف کردن واژه‌ها نبود
حال دلم بود
که واژه‌ها زحمت بیان‌ش را می کشیدند.

من می‌خواهم با مثل تو شدن
خانه‌ام را محل ظهورت کنم.
می‌شود دیگر؟
نمی‌شود؟

پیش از آنکه بیایی
می‌شود اهل هر خانه‌ای
ظهور تو را با چشم‌هایشان ببینند.

وقتی یکی در خانه‌ای مثل تو می‌شود
گویی تو قدم گذاشته‌ای به آن خانه.
ببخش که گفتم «گویی»
تو «حتماً» به خانه‌ای که
یکی مثل خودت آنجاست
سر می‌زنی.

اشتباه که نمی‌کنم آقا!؟
معنای ظهور اگر این نیست
پس چیست؟

من اگر با کودکانم
مثل تو حرف بزنم
مثل تو رفتار کنم
طعم با تو بودن
به کامشان می نشیند.

من اهل کتمان حقیقت نیستم
با بچه‌ها اگر بازی کنم
به آنها خواهم گفت
که در مکتب تو یاد گرفته‌ام
محبت را رفیق بازی کنم.

تو دوست داشتی که من بچگی کنم با بچه‌ها
که من بزرگی کردن را به کناری انداختم
و همبازی آنها شدم.

تو برای محبت کردن
تنها زبان نمی جنبانی.
برای اینکه بچه‌ها بدانند چقدر دوستشان داری
بازی می‌کنی با آنها.

من هم می‌خواهم از همین امروز
همبازی بچه‌هایم باشم
تا بدانند چقدر دوستشان دارم
و به آنها خواهم گفت
که محبت تو به بچه‌ها بود
که مرا از جان، شیفته آنان کرد.

من خانه را می‌خانه می‌کنم
و با هر بار بازی با کودکان
خمره خمره از محبت تو را
به کام دلشان می‌ریزم.

تو اگر در خانه من بودی
یقین دارم که خم می‌شدی
و کودکان را سوار بر پشتت
دور خانه می‌چرخاندی.

من که می‌خواهم «تو» باشم
از همین امروز
خم می‌شوم و کودکانم را
سوار بر پشتم
چنان دور خانه می‌چرخانم
که از صدای قهقهه شادی‌شان
فرشته‌های خدا به هلله بیفتند.

من می‌خواهم مثل تو فکر کنم.
تو بازی را نیازی می‌دانی
که خدا در نهاد کودکان نهاده.
من هم دیگر آن را زیاده‌خواهی نمی‌خوانم.
همان طور که برای آب و نان کودکانم
دست و پا می‌زنم
غذای «بازی» را هم
یقین بدان که سرسفره‌اش می‌گذارم.

بندگی را تو در این دنیا زنده نگه می‌داری.
لحظه‌ای اگر نباشی
«بندگی» معنای خودش را از دست می‌دهد.
مگر می‌شود تو لحظه‌ای از زندگانی‌ات را
صرف چیزی غیر از عبادت کنی؟
تو آنی که
که اگر همه نمازهای ما را روی هم بگذارند
به اندازه عبادت یک بار نفس کشیدن نمی‌شود.

تبری گرفته‌ام
و افتاده‌ام به جان اندیشه‌های پیشینم.
دارم همه را از بیخ و بن برمی‌کنم.

از امروز، بازی که می‌کنم
صحنه بازی را محراب
و بازی را عبادت به حساب می‌آورم.
وضو می‌گیرم و به قصد قربت، بازی می‌کنم.

در این بازی
اشک را نشانه قبولی نمی‌دانم
صدای خنده کودکم که بلند شد
یقین می‌کنم که خدا عبادتم را قبول کرده.

ممنونم که این عبادت مستانه را
به عبادت‌هایم افزودی.
بندگی با این عبادت‌ها
مزه دیگری دارد، آقا!

(۱۳۹۵/۵/۲۰)

بچه‌ها برای
بنده شدن
نیاز به
بازی دارند





ما می‌خواهیم بچه‌ها را نشناخته تربیت کنیم
همان‌طور که خودمان را نشناخته
هوای تربیت خویش را در سرپروراندیم
اما تنها چیزی که عایدمان نشد
تربیت بود.

اصلاً مشکل ما این است
که فکر می‌کنیم انسان را شناخته‌ایم
و می‌پنداریم
که می‌شود انسان را بدون تو شناخت
و هنوز اندر خم کوچهٔ جهالت‌هایمان
داریم دور خودمان چرخ می‌زنیم.

و نمی‌دانم چرا
با این همه سر به دیوار خوردن‌ها
باز هم فکر می‌کنیم
می‌شود بدون اتصال به آسمان
انسان روی زمین را شناخت.

تو بی‌واسطه متصلی به خدا
به خود خدا.

علم تو
علم خداست.
خدا سینۀ تورا
خزانهٔ علم خودش کرده.

آنچه تو از انسان می‌شناسی
از هزاران هزار فرسخی فهم ما هم رد نمی‌شود.
ما گردنکشی کردیم
که خواستیم
خودمان بی‌واسطه تو
انسان را بشناسیم.

هرچه بیشتر پیش رفتیم
بر جهلمان افزوده شد
و هنوز هم گمان می‌کنیم
بی تو می‌شود راه معرفت را پیمود.
این، مصیبت عظمای زندگی ماست.

تو دست انسان را می‌گیری
تا برسانی به مقصد خلقت
که عبودیت است و بندگی.
هرچه تجویز می‌کنی برایش
از همان بدو تولد تا دم مرگ
برای رساندن او به این مقصد است.

حکم توبه بازی با کودکان
هموار کردن راه بندگی است برای آنان.
توبازی را در متن زندگی شان قرار می دهی
ولی ما آن را حاشیۀ زندگی شان می دانیم.

ما نام بندگی را که می شنویم
جز خم و راست شدن
و زبان جنبناندن
مگر چیز دیگری هم به ذهنمان می رسد؟
وقتی می خواهیم بچه هایمان را
به سوی بندگی ببریم
یا افسار زور را دور گردنشان می اندازیم
یا چشم طمعشان را تیز می کنیم.

ما فهم تو را نداریم تا بدانیم
بچه‌ها برای بنده شدن
نیاز به بازی دارند.

چه ربطی میان بازی و بندگی است؟
ما توان فهم این رابطه را نداریم.
خوب‌های ما به طمع بهشت
یا ترس از جهنم بندگی می‌کنند.
بدهایمان هم از سرعادت.

خوب‌ها گمان می‌کنند
می‌شود به جای ترس از جهنم
ترس از خشم و فریاد پدر و مادر را نشانند
یا به جای طمع بهشت
می‌شود برق پول و خوراک و پوشاک این دنیایی را
نشان بچه‌ها داد.

بدهایمان هم خیال می‌کنند
می‌توانند بچه‌ها را مثل خودشان
اهل عادت بار بیاورند.

خوب‌ها نمی‌دانند
تو با بازی
دنیا را برای کودکان
شبیه بهشت می‌کنی
و نمی‌دانند با پاک کردن بازی از زندگی کودکان
دنیا جهنم می‌شود برای آنها.

بچه‌هایی که با تو زندگی می‌کنند
شوق بهشت دارند
چون شبیهش را دیده‌اند پیش تو
اما بهشت حتی برای بچه‌های خوب‌های ما
مفهوم غریبه‌ای است.

ما که نفهمیدیم رابطه‌بندگی و بازی را
اما بچه‌های مکتب تو
خوب می‌فهمند این رابطه را.
آنها وقتی بازی می‌کنند
یقین دارند در محراب عبادت‌اند.
این را فقط در مکتب تو می‌شود فهمید.